

[نکاتی پیرامون مطالب مرحوم نائینی 1](#_Toc97321813)

[نکته اول 1](#_Toc97321814)

[بررسی نکته اول توسط استاد 1](#_Toc97321815)

[نکته دوم 2](#_Toc97321816)

[بررسی نکته دوم توسط استاد 2](#_Toc97321817)

[جواب برهان مرحوم نائینی توسط استاد 2](#_Toc97321818)

[مختار مرحوم صدر در نکته دوم 3](#_Toc97321819)

[جواب استاد از مرحوم صدر 4](#_Toc97321820)

[ظهور تخصیص در مقام اثبات 5](#_Toc97321821)

**موضوع**: بررسی کلمات /قضیه معدوله و محصله /عام و خاص

# نکاتی پیرامون مطالب مرحوم نائینی

## نکته اول

بحث در مورد نکاتی بود که پیرامون فرمیاش نائینی است. نکته اول این بود: هم مرحوم نائینی و هم مرحوم خویی ادعا کرده بودند که در معروض و وجود عرض، باید موضوع به نحو اتصاف باشد. مثلا عالمِ عادل، موضوع وجوب اکرام باشد. ممکن نیست عرض در جایی که معروض دارد، به نحو وجود محمولی اخذ شود و حتما باید به نحو وجود نعتی در موضوع اخذ شود.

اگر دو عرض با هم بودند اشکالی نداشت که هر عرضی به مفاد کان تامه موضوع اثر باشد کما این که دو جوهر همیشه این گونه هستند اما عرض و معروض باید حتما به نحو اتصاف باشند چرا که وجود منحازی از معروض ندارد تا آن وجود جزء موضوع باشد.

### بررسی نکته اول توسط استاد

ما گفتیم خلط اعتبار و تکوین شده است. در خارج همیشه عرض از اوصاف معروض است. چرا که وجوده لنفسه عین وجوده لغیره است. در مقام اعتبار و تشریع امر به ید معتبِر است. با این که عدالت عرض عالم است ولی در مقام اعتبار می­تواند بگوید عالم باشد و عدالت، هر دو موضوع باشند. به نحو تقارن. ما نتوانستیم استحاله ای که مرحوم نائینی و مرحوم خویی مطرح کردند، بپذیریم.

## نکته دوم

نکته دوم در مورد عدم عرض است. مرحوم نائینی فرمود: عدم عرض هم مثل وجود عرض است و نمی­شود آن را به نحو عدم محمولی لحاظ کند. همان طور که عرض را نمی­تواند به نحو مفاد کان تامه لحاظ کند در عدم هم این گونه است. حتما باید اتصاف را لحاظ کند ولی در تقریر کلام مرحوم نائینی ما گفتیم نفی اتصاف هم درست است. مرحوم خویی می­گفت باید معدوله ببیند و ما گفتیم محصله هم ببیند صحیح است.

مرحوم خویی گفت: می­تواند به نحو عدم محمولی هم باشد. یعنی مرأه متحقق باشد و انتساب به قریش محقق نشده باشد.

### بررسی نکته دوم توسط استاد

فرمایش مرحوم نائینی را بررسی کردیم و گفتیم امکان دارد عدم عرض را به نحو عدم محمولی لحاظ کند چرا که اعتباری است و اینجا اسهل از وجود عرض است. وجود عرض نیاز به معروض دارد و باید متصف به معروض ببیند ولی در ناحیه عدم حق با مرحوم خویی است چرا که عدم نیاز به معروض ندارد و می­تواند به نحو محمولی لحاظ کند.

مرحوم خویی بین وجود و عدم عرض فرق می­گذارد. در عدم برای این که نیاز به موضوع ندارد می­تواند خودش را بدون اتصاف لحاظ کند.

ما گفتیم فرمایش مرحوم خویی تمام است و فرمایش مرحوم نائینی که می­فرمود محال است صحیح نیست. بالوجدان عدم عرض را می­تواند در کنار معروض به نحو عدم محمولی لحاظ کند.

### جواب برهان مرحوم نائینی توسط استاد

فقط مرحوم نائینی یک برهانی مطرح کرد که ما باید این برهان را جواب بدهیم. ایشان فرمود: عدم عرض را نمی­تواند به نحو عدم محمولی در کنار موضوع لحاظ کند زیرا لحاظ اعراض در رتبه لحاظ موضوع است مثلا عالم را وقتی که لحاظ می­کند یا مطلق و یا عادل و یا فاسق مثلا لحاظ می­کند و اهمال هم که معنا ندارد. باید عوارض را در رتبه موضوع لحاظ کند. باید موضوع را با تمام قیودش لحاظ کند و اهمال معنا ندارد. حالا اگر عالم عادل را ملاحظه کرده است و بعد عدم عدالت را لحاظ کرده باشد، تناقض گویی است. اگر عالم را لا به شرط لحاظ کرده است، باز معنا ندارد بگوید و لم یکن فاسقا چرا که تهافت است. پس عدم محمولی را در اعراض نمی­تواند جزء موضوع لحاظ کند.

جواب این است: ما می­گوییم وقتی که موضوع را لحاظ می­کند نسبت به اعراضش در رتبه موضوع مطلق می­بیند ولی معنای اطلاق جمع قیود نیست بلکه رفض القیود است بعد در کنار آن قیدی لحاظ می­کند تا مشخص شود.

در حقیقت دو راه برای رسیدن به حصه وجود دارد:

1. اول ذات موضوع را لحاظ می­کند و بعد آن را تقیید می­زند.
2. از اول می­گوید عالم باشد و لم یکن فاسقا.

مرحوم نائینی می­گوید محال است اول مطلق و بعد قید بزند، ما می­گوییم مطلق جمع القیود نیست بلکه رفض القیود است.

به عبارت دیگر، شاید این عبارت اخری اوفق به ارتکاز باشد. ممکن است ما بگوییم حاکم ذات عالم را لحاظ می­کند، نه مطلق و نه مقید. بعد به خصوصیات می­پردازد. در ابتدا ذات مبهم را تصور می­کنیم و تصور ذات مبهم که اشکالی ندارد. این که می­گویند اهمال محال است یعنی چیزی که به نحو مهمل در موضوع حکم قرار بدهد. چرا که لازمه آن این است که حاکم حدود حکم خودش را نداد. البته ما هم استحاله این مطلب را قبول نداریم، لااقل این مطلب( جعل موضوع به نحو مهمل برای حکم) عقلائیت ندارد اما تصور مبهم که اشکالی ندارد چرا که قبل از جعل است. بعد در مرحله حکم خصوصیات موضوع را تصور می­کنیم که یکی از آنها عدالت و فسق و .... است. پس در وقت اخذ کردن قید دو گونه ممکن است: یکی به نحو سالبه محصله است یعنی عالم را تصور کنیم و لم یکن فاسقا. دیگر این است که عالم باشد و لم یتحقق فسقه و به صورت عدم محمولی باشد.

ما قبول داریم این که در اعراض به نحو عدم محمولی اخذ کنیم، خلاف ارتکاز است. اصلا در ذهن مرحوم نائینی همین خلاف ارتکاز بودن بوده است. ولی محال نیست.

خلاصه: این که مرحوم نائینی می­گوید: موضوع نسبت به اعراضش در رتبه متقدم هستند و باید ما موضوع را نسبت به اعراضش تصور کنیم، صحیح است اما این که در مقام جعل موضوع، حتما این گونه حرکت کنیم یعنی نفی اتصاف را موضوع قرار بدهیم، برهان ندارد. اعتباری است و به ید معتبر است که اتصاف را موضوع را قرار بدهیم و یا لیس تامه موضوع قرار بدهیم هر چند که لیس تامه خلاف ارتکاز است ولی عدم محمولی هم محال نیست.

## مختار مرحوم صدر در نکته دوم

در مقابل، مرحوم صدر گفته است: عدم عرض محال است که به نحو عدم نعتی لحاظ بشود. یعنی عدم محمولی ضروری است. دقیقا در مقابل مرحوم نائینی است. شما می­خواهید عدم را برای تحصیص بیاورید در حالی که عدم وصف نمی­تواند محصِّص باشد. تحصیص کننده ها وجودات هستند. مثلا عادل است که عالم را تحصیص می­کند اما عدم عدالت، عدم محصص است و محال است که ما شیئ را محصص به عدم عرض کنیم. چیزی که محصص است وجود است و عدم محصص که معنا ندارد محصص باشد. محصص را معدوم کرده اید پس چگونه تحصیص آور است؟

در ادامه برهان هم مطرح کرده است و این مطلب را تفصیل را داده است ولی به نظر ما تطویل است.

### جواب استاد از مرحوم صدر

به نظر ما عدم هم می­تواند محصص باشد. در این باب حق با مرحوم خویی است و می­گوید عدم نعتی هم امکان دارد. ما از عموماتی که مخصص دارند لا اقلش مواردی که استثنا دارند، سالبه محصله را می­فهمیم و عدم محمولی خلاف ارتکاز است چگونه ایشان عدم محمولی را ضرروی می­داند.

نکته مطلب همین است که امر اعتباری است و در امور اعتباری تحصیص به عدم اشکالی ندارد. گاهی اوقات می­گوید عالم عادل را اکرام کن و تحصیص کرده است همچنین می­تواند بگوید عالم غیر فاسق را اکرام کن و باز هم تحصیص به عدم داشته باشد. تحصیص یعنی سقوط اطلاق و در امور اعتباری به عدم عرض هم تحصیص اشکالی ندارد. با وصف عدمی هم جلوی اطلاق گرفته می­شود.

حاصل الکلام در مورد دو نکته:

این که وجود عرض همیشه به نحو اتصاف باشد و به نحو وجود محمولی امکان پذیر نیست، هر سه (مرحوم نائینی و مرحوم خویی و مرحوم صدر) در این نقطه اتفاق داشتند و ما گفتیم به نحو کان تامه هم امکان پذیر هست

در ناحیه عدم عرض، مرحوم نائینی گفت حتما باید به نحو سالبه محصله باشد و عدم محمولی امکان ندارد. مرحوم خویی گفت به نحو عدم نعتی و عدم محمولی امکان دارد. ما گفتیم حق با مرحوم خویی است به علاوه این که عدم محمولی خلاف ارتکاز است. مرحوم صدر گفت در ناحیه عدم همیشه باید عدم محمولی باشد و عدم نعتی میسر نیست. ما گفتیم خلاف وجدان است. از واضحات است که سالبه محصله را موضوع حکم قرار بدهد اشکالی ندارد. در این که سالبه محصله موضوع قرار می­گیرد جای اشکال ندارد.

همه این مطالب در مقام ثبوت بود.

## ظهور تخصیص در مقام اثبات

حالا که هر دو ممکن است مقام اثبات کدام یک از آنها است. مرحوم نائینی و مرحوم صدر نیاز به مقام اثبات ندارند چرا که هر دو ادعای استحاله داشتند هر چند که در مقابل هم بودند. این بحث برای مثل مرحوم خویی است که هر دو در مقام ثبوت امکان دارد. البته ما گفتیم اتصاف به عدم هم ممکن است. این اتصاف به عدم هم یک شق ثالثی بود که مرحوم خویی به مرحوم نائینی نسبت می­داد و ما گفتیم این مطلب را مرحوم نائینی نمی­گوید.

ما یک عامی و یک خاصی داریم. حالا بحث را در استثنا متمرکز کنیم. اکرم العلما الا الفساق منهم. استظهار اتصاف به عدم فسق است یا اذا لم یکن العالم فاسق وجب اکرامه یا و لم یتحقق فسقه به نحو عدم محمولی است.

همان طور که مرحوم خویی هم می­فرماید به نحو اتصاف به عدم باشد، خلاف ظاهر است. اتصاف به عدم هم ثبوتا یک لحاظ اضافی می­خواهد و هم اثباتا خواسته باشد اتصاف به عدم را برساند نیاز به قرینه زائده دارد. ظاهر وصف و موصوف نفی اتصاف است. در ناحیه عدم، ظاهرش همان عدم اتصاف است، نه متصف به عدم باشد. عدم چیزی نیست که بگویند متصف به عدم است.

کما این که عدم محمولی هم باشد، خلاف ارتکاز است. این که عرض را به نحو عدم محمولی لحاظ کرده باشد، خلاف ارتکاز است. طبیعی کار در عرض یا اتصاف را لحاظ می­کند و یا عدم اتصاف را لحاظ می­کند نه عدم وجودش.

لذا ظاهر قضیه عام با مخصص این است که به نحو سالبه محصله است. اگر گفت المراه تری الدم الی خمسین الا القرشیه معنایش این است: اذا لم تکن المراه قرشیه تری الدم الی خمسین. ذهن عرفی مرحوم نائینی درست عمل کرده است.

ادامه بحث در جلسه آینده.